

باسمه تعالی

دروس خارج نهایی الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین سیدیدالله یزدان پناه
تدوین اولیه

سال نخست (مجموعاً ۱۰۰ جلسه)

سال تحصیلی ۹۲-۹۳

تهیه: ستاد دانشیار

جلسه شانزدهم

۱۳۹۲/۷/۳۰

چیستی و موضوع فلسفه در بیان ملاصدرا

ما به بیانات ابن‌سینا پرداختیم. شیخ اشراق هم سخنانی در این باره دارد که بدان نمی‌پردازیم. او اشکالاتی دارد که معمولا مورد پذیرش ملاصدرا واقع نمی‌شود. شیخ اشراق در دستگاه خود به ذهنی بودن وجود و موجود معتقد شد و از همین رو، بر آن است که موضوع فلسفه را نباید موجود بدانیم، بلکه ماهیت را باید موضوع فلسفه قرار داد. البته ایشان به این نکته التفات ندارد که در این صورت نیز موضوع فلسفه همان موجود است. ایشان مصداق موجود را، ماهیت تشخیص داده است.^{۲۴۲}

ملاصدرا در مواضع متعددی^{۲۴۳} از اقسام علوم نظری، تفاوت‌های آنها و موضوع فلسفه سخن گفته است، اما مباحث شرح الهیات شفا از همه مهم‌تر است.^{۲۴۴}

دیدیم که ابن‌سینا فلسفه را علم الهی، یعنی بحث‌کننده از امور مفارق از ماده دانست. او این امور را بر چهار دسته دانست. دسته چهارم، اموری بود که در عالم ماده یافت می‌شوند، مانند حرکت و سکون، و او بیان کرد که در فلسفه، از جهت وجودی و نحوه وجود آنها بحث می‌شود. این نکته که در بحث‌های بوعلی پیدا شد، نکته خوشی است.

ملاصدرا در شرح سخنان ابن‌سینا، این نکته را توضیح داده است که اساسا فلسفه از حیث وجودی به بحث می‌پردازد و حیث وجودی، غیر از حیثیت‌های دیگر است.^{۲۴۵} دیدیم که بوعلی در

۲۴۲. برای مطالعه در این باره، به کتاب حکمت اشراق رجوع کنید.

۲۴۳. ملاصدرا علاوه بر شرح الهیات شفا، در آغاز اسفار (الاسفار، ج ۱، ص ۲۳)؛ در الشواهد الربوبیه، (ص ۱۵-۲۱)؛ در آغاز مباحث الهیات شرح الهدایة الاثریة به این بحث پرداخته است.

۲۴۴. تفاوت شرح الهیات شفا (که البته ناقص مانده است) و تعلیقه بر شرح حکمة الاشراق این است که شرح الهیات شفا، بیشتر تفسیری است، و ملاصدرا گاه نظر خود را هم بیان کرده است، اما تعلیقه بر شرح حکمة الاشراق اساسا قرار است محاکماتی باشد میان حکمت مشاء، حکمت اشراق و حکمت متعالیه. نکته دیگری درباره اهمیت شرح ملاصدرا بر الهیات شفا این است که ملاصدرا در آن، گاه اندیشه مشائی را بسط داده است. او گاه مباحث مشائی را با تحلیل‌هایی غنی همراه کرده و این نشان از اقتدار فراوان او در حکمت مشائی دارد. او برخی نیش قلم‌های بوعلی را چنان بسط داده که معلوم نیست خود بوعلی در فضای مشائی خود بتواند به‌طور کامل با آن همراهی کند. این کار صدرا شبیه کاری است که خواجه طوسی در شرح حکمت مشائی و دفاع از آن در مقابل هجمه‌های فخر رازی انجام داده است. خواجه نیز گاه اندیشه مشائی را بسط داده و تقریرهایی پیشرفته‌تر ارائه کرده است، که در فضای حکمت مشائی پیش از او بدان‌گونه مطرح نبوده است.

عیون الحکمة نیز به این اندیشه توجه داشت و آن را بیان کرده بود. مطابق بیانی که بیشتر داشتیم، باید گفت فیلسوف با عینک خاصی می‌نگرد و زاویه نگاه ویژه‌ای دارد. بنابراین او حتی در عالم ماده هم می‌تواند بحث‌های خود را پی بگیرد و از حیث وجودی، اشیای مادی را مورد مطالعه قرار دهد. برای نمونه، هنگامی که در فلسفه سخن از اصالت وجود به میان می‌آید، تفاوتی ندارد که وجود، مادی باشد یا مجرد. وقتی یک موجود مادی را هم در نظر می‌گیریم، می‌گوییم وجودش اصیل است.

در مورد حرکت، اگر به نحوه وجودش پردازیم، بحث ما فلسفی خواهد بود، اما اگر به لوازم طبیعی آن، مانند سرعت و شتاب پردازیم، از دایره فلسفه خارج شده و به قلمرو فیزیک وارد شده‌ایم. ملاصدرا در شرح سخنان شیخ رئیس، این مطالب را توضیح داده است. او سپس این نکته بسیار مهم را مطرح می‌کند که اساسا هیچ موجودی از حیث وجودی خالی نیست. موجود بما هو موجود، آنقدر کلان است که همه واقعیات را در بر می‌گیرد. وقتی هر موجودی دارای حیث وجودی، و به تعبیری دیگر، جنبه الهی است، به هر موجودی می‌توان با نگاه الهی نگریست. او سپس بیان می‌کند که وقتی در متن دین گفته می‌شود «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^{۲۴۶}؛ «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^{۲۴۷} و «رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^{۲۴۸}، از وجود نسبتی میان خداوند و موجودات خبر می‌دهد که همان نسبت وجودی است. بنابراین به هر شیئی می‌توان نگاه الهی و وجودی انداخت و از همه چیز می‌توان در فلسفه، از زاویه نگاه فلسفه، بحث کرد. نتیجه این سخن این است که نحوه وجود تمام موضوعات علوم جزئی باید در فلسفه مورد بحث قرار گیرد. او در ادامه می‌گوید که برخی از مباحثی را که در طبیعیات قرار داده می‌شد، در فلسفه آورده و با همین منظر از آنها بحث کرده است. بنابراین او در آثار خود، از جمله در *سفار*، از طبیعیات بحث نکرده و تماما به فلسفه اولی پرداخته است. اکنون به بررسی عبارات ملاصدرا می‌پردازیم. او پس از بیان تعریف فلسفه و بیان حیثیت بحث فلسفی، می‌گوید که هیچ‌یک از اقسام مباحث علم فلسفه، از این حیثیت خالی نیست:

فحد العلم الإلهی هو العلم بأمور لا یفتقر فی وجودها و حدودها إلی المادة فهذا الحد شامل لجميع مباحث هذا العلم فإن وقع لشیء من موضوعات مسائله اقتران بمادة لم یلزم من ذلك أن یکون له افتقار ذاتی إلیها کیف و لو کان الافتقار إلیها ذاتیا له لما تحقق فرد منه مفارقا عنها و لیس كذلك فإن العلة و المعلول و الواحد و الكثير و المتقدم و المتأخر و غیر ذلك توجد و هی مفارقات عن المادة هذا ثم إنه و إن کان الألیق بهذا الاسم و الحد الذی بحسبه هو قسم الربوبیات و المفارقات المحضه لأنه علم بأمور

۲۴۵. ر.ک: ملاصدرا، *الحاشیة علی الهیات الشفاء*، (قم: بیدار، [بی‌تا])، ص ۱۵.

۲۴۶. بقره (۲)، ۲۵۵.

۲۴۷. اسراء (۱۷)، ۴۴.

۲۴۸. اعراف (۷)، ۱۵۶.

هی مفارقة عن المادة من كل وجه معني و ذاتا حدا و وجودا و لكن لا يخلو قسم مما يبحث في هذا العلم من حيشة المفارقة و يبحث عنه من تلك الحيشة.^{٢٤٩}

او در ادامه به توضیح اقسام چهارگانه‌ای که ابن سینا مطرح کرده بود می‌پردازد و در بیان قسم چهارم چنین می‌گوید:

رابعها أمور مادية الوجود طبيعية الكون كالحركة و السكون و الاجتماع و الافتراق و غير ذلك من الأمور الطبيعية و العوارض المادية، و لكن يبحث عنها في هذا العلم لا من هذه الحيشة، بل من حيث أحوالها العامة ككونها واحدا و موجودا أو ممكنا عاما أو كثيرا أو ما يجري مجري هذه الأوصاف إذ ما من شيء إلا و له جهة إلهية فإن الإنسان مثلا و إن كان أمرا طبيعيا لكن له جهات و أوصاف بعضها إلهية ككونه موجودا أو واحدا أو جوهرًا أو غير ذلك و بعضها تعليمية ككونه طويلا أو مستقيما أو عظيما أو نحو ذلك و بعضها طبيعية ككونه أسود أو حارا أو غضبانا أو خجلا أو غير ذلك فإذا وقع البحث عنه من الجهات التي يجري مجري القبيل الثاني كان بحثا تعليميا داخلا في العلم الرياضي و إذا بحث عنه من جهة الصفات التي يجري مجري قبيل الثالث كان بحثا طبيعيا داخلا في العلم الطبيعي و بالجملة ما من شيء إلا و يمكن فيه نظر إلهي من حيث له رابطة وجودية و نسبة قيومية و لذا قال له ما في السماوات و ما في الأرض و إن من شيء إلا يسبح بحمده و رحمتي وسعت كل شيء فالوجودات متعلقة بمبدأ الوجود و إنما يقع التعلق لها إلهي المادة من حيث نقائصها و إعدام ملكاتها و انفعاليتها كما سيتضح لك سبيله إن شاء الله و لأجل ذلك يمكن للحكيم الإلهي أن يدرج كثيرا من المسائل الطبيعية و التعليمية و المنطقية في هذا العلم بحسب قوة نظره و عموم قواعده و أحكامه و نحن قد سلطنا بفضل الله هذا المسلك و أدرجنا كثيرا من المسائل الطبيعية تحت العلم الإلهي في كتابنا المسمي بالأسفار الأربعة فهذه الأقسام الأربعة المبحوث عنها في هذا العلم كلها مشتركة في أن النظر فيها حكمي إلهي و في أن البحث عنها ليس من جهة وجوده المادي بل من جهة وجودها المطلق و من جهة معان فيها غير مفترقة الوجود إلهي المادة.^{٢٥٠}

اینکه می‌گوید به همه اشیا می‌توان نظر الهی انداخت در فلسفه از آنها بحث کرد، ادعایی بسیار مهم و تأثیرگذار است. با این ملاک، می‌توان از بسیاری از موضوعاتی که در فلسفه موجود مطرح نشده است، بحث کرد. برای نمونه، چنان‌که پیشتر هم اشاره کردیم، می‌توان از نحوه وجود جامعه در فلسفه بحث کرد.

نیز اینکه گفته است حکیم الهی می‌تواند بسیاری از مسائل طبیعی و ریاضی و منطقی را در فلسفه قرار دهد، از همان زاویه نگاه کلان و حیثیت وجودی است و منظور این نیست که از جزئیات علوم با همان زاویه نگاه خاص علوم، در فلسفه می‌توان بحث کرد. ناگفته نماند که برخی از مباحثی که به‌طور

٢٤٩. همان، ص ١٥.

٢٥٠. همان.

سنتی در طبیعات قرار داده شده بود، درواقع بحث‌هایی فلسفی است و باید در زمره مباحث فلسفی قرار داده شود، مانند هیولا و صورت، حرکت و نفس.

ملاصدرا در چند موضع کارهایی انجام داده که به نظر من پیشرفت‌هایی در بحث ایجاد کرده

است:

پیشرفت‌های ملاصدرا در این بحث

الف) [نحوه وجود امور عامه و مقولات ثانی فلسفی]

ابن‌سینا احوال عامه را که عوارض موجود بما هو موجودند، مانند قوه و فعل، علت و معلول و ... در جایی به نیش قلم گفته است که صفاتند.

قد يوجد أيضا أمور يجب أن تتحدد و تتحقق في النفس، و هي مشتركة في العلوم. و ليس و لا واحد من العلوم يتولى الكلام فيها مثل الواحد بما هو واحد، و الكثير بما هو كثير، و الموافق و المخالف، و الضد و غير ذلك، فبعضها يستعملها استعمالا فقط، و بعضها إنما يأخذ حدودها، و لا يتكلم في نحو وجودها. و ليست عوارض خاصة لشيء من موضوعات هذه العلوم الجزئية، و ليست من الأمور التي يكون وجودها إلا وجود الصفات للذوات و لا أيضا هي من الصفات التي تكون لكل شيء. فيكون كل واحد منها مشتركا لكل شيء و لا يجوز أن يختص أيضا مقولة و لا يمكن أن يكون من عوارض شيء إلا الموجود بما هو موجود.^{۲۵۱}

ملاصدرا می‌گوید که اینها عوارض‌اند، اما نباید پنداشت که منظور از آنها، مقولات عرضی متکی به جوهرند، بلکه وجودشان به نفس وجود موضوع است. درواقع اینها مقولات ثانیه فلسفی‌اند. مفاهیم آنها در ذهن است و محکی‌های آنها نحوه وجود ویژه‌ای در خارج دارند، که از جهتی عین موضوعند و از جهتی غیر موضوع. این امور، در خارج موجودند، اما وراى موضوع خود نیستند. قوه و فعل را در خود همین شیء خارجی باید جست و به نفس همان شیء خارجی موجودند، و همانند اعراض نیستند که امری جدا از موضوعشان محسوب می‌شوند. اعراض، در موضوع خود حلول می‌کنند. اما عروض مقولات ثانی فلسفی، عروضی که به گونه‌ای از تحلیل ذهنی انجام می‌شود.^{۲۵۲} ملاصدرا می‌گوید امور عامه، به نفس موضوعشان موجودند. اما ذهن در مقام تحلیل، مفاهیم آنها را انتزاع می‌کند و وحدت و علیت را غیر از وجود می‌یابد. بنابراین اگر گفته می‌شود که این امور صفات موجودند، منظور این است

۲۵۱. ابن‌سینا، الشفاء (الالهیات)، ص ۱۲-۱۳.

۲۵۲. درباره مقولات ثانی فلسفی مباحث فراوان و دقیقی باید مطرح شود که اکنون مجال آن نیست. ان‌شاءالله در بحث نفس‌الامر بدان خواهیم پرداخت.

که صفات تحلیلی اند. ملاصدرا این نکته را حل کرده است که چگونه این امور، از عوارض موجودند و بعد باید در فلسفه از نحوه وجود این امور هم بحث بشود. این، پیشرفتی در بحث است.

ملاصدرا در شرح عبارات مزبور از شیخ رئیس چنین می‌نگارد:

و أما المبحوث عنه المذكور في هذا الوجه فهو من جملة أمور عرضية وجودها وجود موضوعاتها بعينه لكن النفس تحددها و تحققها بأن يتزعا عن الموجودات و الفرق بينها و بين سائر الأعراض أن وجودات سائر الأعراض في أنفسها وجوداتها لموضوعاتها و أما هذه الأمور فوجوداتها في أنفسها هي بعينها وجودات موضوعاتها و الفرق بينها و بين الوجود أن الوجود نفسه وجود الموضوع و كل من هذه الأمور وجوده وجود الموضوع لا أن نفسه وجود الموضوع^{٢٥٣} لأن لها مهيئات غير الوجود بخلاف الوجود إذ لا مهية له.^{٢٥٤}

و اندکی بعد، در شرح بخشی دیگر از عبارات مذکور، می‌نویسد:

(قوله و ليست من الأمور التي يكون وجودها إلا وجود الصفات للذوات إلي آخره) ... أي ليست مما لا وجود لها إلا وجود الذوات المتخالفة الحقائق الموجودة بوجودات مختلفة حتي لا يفتقر إلي استيناف بحثه عنها و عن أحوالها لأن البحث عنها و عن أحوالها علي ذلك التقدير راجع إلي البحث عن تلك الذوات و عن أحوالها لأنك قد علمت أنها من جملة الأعراض و الصفات لأنها غير مستقلة الوجود و منشأ هذا التوهم هو كونها من الأمور الانتزاعية التي ليست لها وجود خارجي متميز عن وجود الموضوعات و الذوات فيتوهم أنها عين تلك الذوات و قد مر الفرق بينهما و بين سائر الأعراض بأن وجود سائر الأعراض غير وجود موضوعاتها خارجا و ذهنا و وجود هذه الأمور عين وجود موضوعاتها في الخارج^{٢٥٥} لكنه غيرها في الذهن^{٢٥٦} لأنها من عوارض المهية لا من عوارض الوجود و لأجل هذه الدقيقة عبر الشيخ عن الحكم بكونها من الصفات لا من الذوات^{٢٥٧} هذه العبارة إشعارا بأنه يكفي في ثبوت عرضيتها أن لها نحواً من الوجود غير وجود الذوات في أي ظرف كان و بأي اعتبار كان^{٢٥٨} لأن ما ليس بعرض هو ما لا وجود له بوجه من الوجوه إلا وجود الذوات.^{٢٥٩}

٢٥٣. ملاصدرا در اینجا قصد دارد نوعی مغایرت را در عین عینیت، مطرح کند.

٢٥٤. ملاصدرا، الحاشية على الهيات الشفاء، ص ١٠.

٢٥٥. این همان است که ما می‌گوییم معقولات ثانی فلسفی منشأ انتزاع دارند و به نفس منشأ انتزاع موجودند.

٢٥٦. بنابراین عینیت خارجی و غیریت ذهنی را ملاصدرا مطرح کرده است. از این نکته برخی چنین تعبیر می‌کنند: عروض این مفاهیم ذهنی است و اتصافشان خارجی. بررسی این نکته و این تعبیر، در بحث معقول ثانی فلسفی باید انجام گیرد.

٢٥٧. بنابراین امور عامه، نحوه وجود صفاتی دارند، نه ذاتی.

٢٥٨. ملاصدرا با این تعبیر می‌خواهد عروض این مفاهیم را بیان کند.

٢٥٩. همان.

این نکات، پیشرفت‌هایی در بحث معقول ثانی فلسفی است. ملاصدرا در جای دیگری چنین نگاشته است:

البحث عن عوارض الوجود كالوحدة و الكثرة و القوة و الفعل و التام و الناقص و القدرة و العجز و التقدم و التأخر و القديم و الحادث و غير ذلك و قد سبقت منا الإشارة إلي أنها بأى وجه يكون من العوارض للوجود مع أنه ليس فى الخارج بحسبها عارضية و معروضية بين شيئين و الحق أن كونها من العوارض إنما يكون باعتبار من الذهن و ضرب من التحليل^{٢٦٠} كالذى يقع بين المهية و الوجود فهى كالوجود زائد علي المهية خارجة محمولة عليها لا كحمل الذاتيات عليها.^{٢٦١}

(ب) [توضیح اینکه ماهیات چگونه از اعراض ذاتی وجودند]

ابن سینا اموری را که در فلسفه بدان پرداخته می‌شود، در چند دسته قرار داده است. یکی امور عامه، مانند وحدت و کثرت است. دیگری، ماهیاتی است که موضوع‌های علوم جزئی‌اند، مانند اصل جوهر، اصل جسم، مقدار، عدد، که موضوع علوم طبیعی و ریاضی‌اند.^{٢٦٢} ملاصدرا توضیح می‌دهد که چگونه بحث از این امور نیز بحث از احوال و اعراض ذاتی موجود بما هو موجود است. بر اساس اصالت ماهیت، مشکلی وجود ندارد؛ زیرا ماهیات همان موجودات اصیل خارجی دانسته می‌شوند. ملاصدرا توضیح می‌دهد که بر پایه اصالت وجود این مسئله چگونه خواهد بود. در اینجا نیز می‌گوید که عروض ویژه‌ای در کار است و ماهیات، عروضی به‌حسب تحلیلی ذهنی، بر وجود دارند.

فموضوع العلم الإلهی هو الموجود المطلق و مسائله إما بحث عن الأسباب القسوی لكل موجود معلول كالسبب الأول الذى هو فیاض كل وجود معلول من حيث إنه وجود معلول و إما بحث عن عوارض الموجود بما هو موجود و إما بحث عن موضوعات سائر العلوم الجزئية؛ فموضوعات سائر العلوم الباقية كالأعراض الذاتية لموضوع هذا العلم و سيتضح لك من طريقتنا فى تحقیق مباحث الوجود التى هی حقيقة دار الأسرار الإلهية أن الماهیات من الأعراض الأولية الذاتية لحقيقة الوجود كما أن الوحدة و

٢٦٠. متأسفانه برخی با دیدن این‌گونه از تعابیر ملاصدرا، چنین تصور می‌کنند که معقولات ثانی فلسفی اموری ذهنی‌اند [و خارجی‌تی ندارند]. اما مراد ملاصدرا این است که مغایرت ذهنی، خبر از نوعی مغایرت خارجی می‌دهد. ملاصدرا معتقد است معقولات فلسفی نفس‌الامر خارجی دارند و صفت شیء خارجی محسوب می‌شوند، اما نوعی خاص از صفت، که از آن با عنوان «صفت تحلیلی» یاد می‌کنیم. توضیح مطلب را در جای خود باید شنید.
٢٦١. همان، ص ١٤.

٢٦٢. [ابن سینا توضیح داده است که چگونه بحث از جوهر بما هو جوهر و نیز بحث از اصل عدد و مقدار، در فلسفه باید انجام شود. ر.ک: ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، ص ١١-١٢.]

الکثرة و غیرهما من المفهومات العامة من العوارض الذاتية لمفهوم الموجود بما هو موجود فاستقام کون الموضوعات لسائر العلوم أعرضا فی الفلسفة الأولى.^{۲۶۳}

بنابراین باید گفت عروض ماهیات بر وجود، همانند عروض وحدت و کثرت، بضرب من التحلیل است. وی در جاهایی دیگر نیز همین نکته را بیان کرده است. برای نمونه در *اسفار* می گوید:

قد علمت تقدم الماهية بحسب العقل علي موجوديتها تقدم الموصوف علي الصفة- فقس عليها تقدم أحوالها الذاتية علي أحوالها الوجودية و أما فی الخارج من اعتبار العقل فلا موصوف و لا صفة متميزا كل منهما عن صاحبه بل شيء واحد هو الوجود و الموجود بما هو موجود ثم العقل بضرب من التعمل و التحليل يحكم بأن بعض الموجود يقترن به، معني غير معني الوجود و الموجود و يتصف أحدهما بالآخر فی العقل و العین علي التعاكس؛ لأن اللائق بالعقل تقدم الماهية علي الوجود لحصولها بكنهها فيه و عدم حصول الوجود بالكنهه فيه كما مر و اللائق بالخارج تقدم الوجود علي الماهية إذ هو الواقع فيه بالذات فهو الأصل و الماهية تتحد معه اتحادا بالعرض فهي العارض بهذا المعني اللطيف الذي قد غفل عنه الجمهور.^{۲۶۴}

و در حاشیه بر الهیات شفا چنین می نگارد:

أنها ليست من العوارض الخارجية للأشياء كالسواد و الحركة و غیرهما و لا من العوارض الذهنية لها كالكلية و الجزئية و غیرهما بل إنما عروضها للمهيات الموصوفة بها بضرب من التحليل و الاعتبار.^{۲۶۵} و

۲۶۶

اکنون بر اساس این اندیشه ملاصدرا، می توان نتایجی گرفت:

پرسیدنی است که از موضوع علم منطق در کدام علم باید بحث کرد؟ فیلسوفان با ظرافت توضیح داده اند که موضوع علم منطق، معقولات ثانی منطقی است، من حیث الایصال [یعنی ایصال از معلوم به مجهول].^{۲۶۷} ملاصدرا می گوید منطق هم جزو علوم نظری است و در فلسفه باید از نحوه وجود موضوعش بحث کرد.

أن موضوعات المنطق و هی المعقولات الثانية من جملة الأشياء التي وقع البحث عن نحو وجودها و أن وجودها ليس إلا فی العقل و لا يجوز البحث عنها من هذه الجهة فی علم المنطق؛ لأن البحث عن وجود

۲۶۳. ملاصدرا، *الاسفار*، ج ۱، ص ۲۴-۲۵.

۲۶۴. همان، ص ۲۰۰.

۲۶۵. بر پایه این گونه از تعبیر ملاصدرا، برخی بر آنند که ماهیت امری صرفا ذهنی است. هنگام بحث از اصالت وجود، این موضوع را بر خواهیم رسید.

۲۶۶. همو، *الحاشیة علی الهیات الشفاء*، ص ۱۱.

۲۶۷. برای نمونه، ابن سینا در *منطق شفا* و نیز در *التعلیقات*، این نکته را خیلی خوش توضیح داده است.

الموضوع لعلم لا يقع في ذلك العلم كما مر مرارا و لا في علم موضوعه المحسوسات كالتبعية و
الرياضية لأنها غير محسوسة فالبحت عنها أيضا لا بد أن يقع في علم غير هذه العلوم النظرية و ليس هذا
العلم إلا العلم الأعلى.^{٢٦٨}

البته باید دانست که بحث‌های فراوانی باید در فلسفه حل شود و سپس به علم منطقی منتقل شود. تا کنون دیدیم که صدرا بیان کرد که بحث از نحوه وجود ماهیت، معقولات ثانی فلسفی و معقولات ثانی منطقی بر عهده فلسفه اولی است. او نیز بیان کرده است که همچنین از نحوه وجود موضوع و نیز از مبانی حکمت عملی، باید در فلسفه بحث کرد. بنابراین فلسفه اولی، چنان‌که نسبت به شعب حکمت نظری دارای سِمَت اولیت است، نسبت به شعب حکمت عملی، یعنی اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن، نیز همین جایگاه را دارد.

كذلك العلوم السياسة و الخلقية في أن موضوعها ليس الموجود بما هو موجود، بل شيء آخر تحته و
أن موضوعها يثبت في علم هو فوقها.^{٢٦٩}

در کل، همه علوم انسانی، که در تلقی ما باید برهانی باشند، نسبت به فلسفه در رتبه‌ای پایین‌تر قرار می‌گیرند و فلسفه اعلی العلوم است. فلسفه است که موضوع آن علوم و مبادی آنها را تثبیت می‌کند.^{٢٧٠} بنابراین تلقی فیلسوف مسلمان این است که فلسفه بالاتر از تمام این علوم می‌نشیند و از این روست که فلسفه را فلسفه اولی یا علم کلی می‌خوانند. مطابق این دیدگاه، علوممانند فلسفه سیاسی، جامعه‌شناسی، معرفت‌شناسی، هرمنوتیک و ... باید تحت فلسفه قرار گیرند. برای نمونه، پیش از معرفت‌شناسی، باید نحوه وجود علم را بررسی کرد. جالب این است که حتی معرفت‌شناسی نیز از مبادی اولیه فلسفه استفاده می‌کند. نیز نحوه وجود فهم باید در فلسفه بحث شود تا بعد علم هرمنوتیک بتواند درباره فهم به بررسی پردازد. نیز نحوه وجود امور اعتباری را، که موضوع علوم اعتباری‌اند، باید در فلسفه کاوید.

بنابراین هرچند امروز تقسیم بندی علوم گسترده‌تر از قدیم شده است، فلسفه هم‌چنان بر جایگاه خود است و علم اعلا است. به دیگر سخن، هرچند تقسیم دیرینه حکمت اکنون دیگر کافی نیست و علوم اقسام متعددی یافته‌اند، نسبت آنها با فلسفه هم‌چنان همانست که بود.

تعبیر دیگری که معمولا دارند این است که همه علوم خادم علم فلسفه و عیال آن هستند. این نکته ادعایی صرف نیست، بلکه از آن روست که پایه‌های نظری همه علوم را فلسفه تأمین می‌کند. نیز

٢٦٨. همان، ص ٩-١٠.

٢٦٩. همان، ص ٨.

٢٧٠. در ابتدا می‌گوییم مبادی اولیه آن علوم را باید فلسفه تثبیت کند، اما گاه بیش از این است. برای نمونه، علوم انسانی اساسا با نوعی نگاه به هستی و انسان شکل می‌گیرند.

فلسفه بر این علوم نظارت می‌کند و آنها را راهنمایی و تدبیر می‌کند. به بیانی دیگر، این‌گونه از تعبیر، مفاد ارزشی ندارند، بلکه حقیقتی را بیان می‌کنند. به این عبارات ملاصدرا بنگرید:

(قوله و هی أنه الحکمة المطلقة) هذا العلم علم حر مطلق عن الافتقار إلي غيره و التعلق بما سواه و سائر العلوم بمنزلة العبيد و الخدام لهذا العلم لأن موضوعاتها إنما يثبت في هذا العلم فهو المعطى لثبوت موضوعاتها في العقل و مقدمات براهينها إنما يبرهن عليها في هذا العلم أو يبرهن ما يتوقف هي عليها فيه فكما أن موضوعات هذا العلم مبادئ لموضوعات سائر العلوم فكذلك مسائل هذا العلم مبادئ لمسائل سائر العلوم فجميع العلماء من حيث هم العلماء بمنزلة العيال و الخدام للعالم الإلهي لأنهم المحتاجون إليه في أخذ مبادئ علومهم و أرزاقهم المعنوية منه.^{۲۷۱}

البته گاه می‌شنویم که می‌گویند اصلاً چه نیازی به فلسفه داریم؟ علوم به کار خود می‌رسند و محتاج فلسفه هم نیستند. یکی از بحث‌هایی که پس از بحث از برهان باید بدان پردازیم این است که چرا در فلسفه غرب اینقدر به فلسفه اولی بی‌مهری شده است. اما باید دانست که می‌شود به لفظ سخن از بی‌نیازی از فلسفه و حتی بی‌فایده بودن آن گفت، اما واقعیت چیز دیگری است. برای نمونه، پوزیتویست‌ها به نفی فلسفه کمر بستند، اما در واقع خود کاری فلسفی می‌کردند. آنها نگاهی کلان داشته‌اند که به نتایج ویژه رسیده‌اند. برای نمونه، فضای رساله ویتگنشتاین متقدم، فلسفی است، حال ممکن است نام دیگری بر آن بنهند. البته درست است که پوزیتویسم حرکت به شیوه برهانی را در علوم بر نمی‌تابد و بر اساس آن، غرض ما در علوم، فهمیدن واقع نخواهد بود. اما باید دانست که هر کار علمی و هر نظام تمدنی، برای خود پایه‌هایی فلسفی دارد. علم و تمدن غربی محصول بنیان‌های فلسفی ویژه‌ای است، و غربیان خود به این نکته آگاهند. همان اندیشه‌های بنیادین فلسفی است که بسط می‌یابد و در عینیت خارجی یک تمدن خاص را پدید می‌آورد.

پایان این جلسه